

## سیر اصول فکری و نهادی حرکت قانون اساسی در اروپای دوره قرون وسطی\*

سیدمحمدتقی علوی\*\*

امیررضا محمودی\*\*\*

### چکیده

در مفهوم موسع، «حرکت قانون اساسی» حرکت به سوی اقتدار و حاکمیت محدود و تفکیک شده براساس قواعد و نهادهای الزام آور است. تحرکی که از غرب اروپا شروع و سپس در کل جهان خود را نمایان ساخت. امروزه حاکمیت مبتنی بر قانون اساسی از صفات رژیم های لیبرال - دموکرات می باشد به طوری که تلاش های صورت گرفته در این عرصه چه به صورت نهادینه و چه به شکل اتفاقی در شکل گیری آن در جهان نقش داشته است. این مقاله تئوری فکری و نهادهای حاکمیت مبتنی بر قانون اساسی اروپا را در ادبیاتی متفاوت از آنچه که در حقوق ایران دیده می شود، مورد مطالعه قرار می دهد.

**کلمات کلیدی:** قانون اساسی، قرون وسطی، اروپا، حرکت قانون اساسی.

تاریخ پذیرش: ۹۶/۱۲/۲۵

\* تاریخ دریافت: ۹۶/۹/۱۲

\*\* استاد گروه حقوق دانشگاه تبریز.

\*\*\* استادیار گروه حقوق دانشگاه آزاد اسلامی واحد لاهیجان

Amirreza.mahmodi@gmail.com

## مقدمه

در قسمت اول مقاله، کلیات موضوع مورد مطالعه قرار خواهد گرفت. در این قسمت مفاهیمی چون «حرکت قانون اساسی»، «دولت مبتنی بر حقوق» و «تفکیک قوا» براساس ارتباط عناصر سیاسی و اجتماعی در اروپای دوره قرون وسطی بررسی خواهد شد. به دنبال آن در این قسمت در محدوده ابعاد مشخص شده موضوع، ارتباط اقتدار سیاسی با قواعد حقوقی و تفکیک قوا در اروپای قرون وسطی مطالعه خواهد شد. در این رابطه اساس و پایه‌های چهارگانه تشکیل دهنده حرکت قانون اساسی و تفکیک قوا که موضوع قسمت‌های آتی است با اندیشه‌های حقوقی در قرون وسطی (قسمت دوم)، روابط دولت با کلیسا (قسمت سوم)، حرکت سازش (قسمت چهارم) و فدرالیسم (قسمت پنجم) مورد بررسی قرار خواهد گرفت. یعنی عناصری که مسدع حرکت مطلق‌گرایانه اقتدار سیاسی در عرصه دنیوی و اخروی شده بودند با توجه به ویژگی‌های فکریشان معین خواهند شد. در قسمت نتیجه‌گیری نیز خلاصه‌ای از کلیات فکری بحث بازگو و اهمیت این مباحث در فعالیت‌های بعدی حرکت قانون اساسی ترسیم خواهد شد.

### ۱. چارچوب کلی

حرکت به سوی قانون اساسی در صور تحدید کننده و تفکیک کننده اقتدار سیاسی خلاصه شده و پایه‌های اساسی آن، دولت مبتنی بر حقوق و تفکیک قوا تعریف شده است. در این مفهوم، حرکت به سوی قانون اساسی به صورت حفاظت از حقوق و آزادی‌های اساسی، تعیین شده است که در قالب‌های حقوقی و تفکیک اقتدار سیاسی میان ارگان‌های مختلف دولتی ظهور می‌یابد.

اقتدار در مفهوم موسع به معنای ظرفیت و قدرت امر به انجام عملی در هر حالتی حتی به شکل معکوس می باشد. در این وضعیت صاحبان اقتدار اگر با مخالفت روبرو گردند، توان تحمیل اراده شان را در مقابل مخالفان دارند. اقتدار در این مفهوم ارتباط تنگاتنگی با کنترل سایرین دارد و چنین اقتداری به صورت وسیع در روابط اجتماعی به وضوح دیده می شود. اقتدار پدر خانواده نسبت به اعضای آن مثال واضحی نسبت به این امر می تواند باشد. به همین صورت در سازمان های متنوع اجتماعی (مانند سندیکاها و انجمن ها) چنین اقتداری نسبت به اعضای آن دیده می شود.<sup>۱</sup> اقتدار سیاسی در واقع اقتداری جدا از این تعاریف می باشد، چون که اقتدار سیاسی اقتداری جامع، عالی و مشروع در یک جامعه به حساب می آید. در این مفهوم اقتدار سیاسی از منظر شکل دهی و انسجام بخشی و ایجاد همبستگی در یک جامعه وظیفه والایی دارد. در کنار این، انجام وظایف مربوط به رفع مایحتاج عمومی جامعه در سایه بهره مندی از اقتدار سیاسی ممکن خواهد بود. اقتدار سیاسی همان قدر که عنصری لازم و مفید جهت زندگی اجتماعی بشر به شمار می رود به همان اندازه نیز، می تواند به عنصری مضر و خطرناک تبدیل گردد، تا آنجا که صاحبان اقتدار سیاسی، می توانند این اقتدار را نسبت به کسانی که فاقد این اختیار هستند به صورت نامشروع اعمال کنند.

در دولت مبتنی بر حقوق وجود دو عنصر ضروری است، یکی از عناصر این است که دولت، مبتنی بر یکسری قواعد کلی، جامع، نسبتاً پایدار، قابل فهم و قابل پیش بینی باشد. دوم این که بایستی قدرت و اقتدار سیاسی هم جهت و هماهنگ با قواعد حقوقی باشد. اقتدار سیاسی در واقع در دو جهت «قانونگذاری» و «اجرای قانون» تابع قواعد

1. Dahl, Robert, 1957. "The Concept of Power". Behavioral Science 2: 201-15.  
Dickinson, John, 1926. "The Mediaeval Conception of Kingship and Some of Its Limitations, as Developed in the Policraticus of John of Salisbury". Speculum I: 308-37.

حقوقی خواهد بود. بر این اساس در زمان قانونگذاری، قوانین وضع شده توسط واضع بایستی تابع قانون اساسی باشد. در همین راستا دادگاه قانون اساسی در رابطه با این شرح وظیفه هاست که، فلسفه وجودی اش را به دست آورده است. در رابطه با اجرای قانون نیز، مجری قانون، وظیفه‌ای جز اجرای قانون هم جهت و موازی با قوانین اساسی ندارد. در این شرایط جهت انجام وظیفه بهینه قوه مجریه، مداخله ارگان قضایی امری اجتناب‌ناپذیر است.

تفکیک قوا اقتدار سیاسی را به سه رکن متفاوت یعنی رکن قانونگذاری، رکن اجرایی و رکن قضایی تقسیم می‌کند. اگر اقتدار سیاسی تک رکنی (تک واحدی) باشد احتمال فساد و دیکتاتوری در آن می‌باشد. کنترل قدرت زمانی امکان‌پذیر است که در مقابل آن یک قدرت برابر و یا حتی یک قدرت مافوق قرار گرفته باشد. تفکیک قوا اقتدار سیاسی را میان ارکان قانونگذاری، اجرایی و قضایی تقسیم کرده و با قرار دادن این سه رکن مقابل هم، امکان کنترل قدرت سیاسی را امکان‌پذیر نموده است. تفکیک قوا به دو صورت مطلق و موقت عملی می‌شود. در نظام ریاستی تفکیک قوا به صورت مطلق صورت می‌پذیرد. یعنی قوای قانونگذاری، اجرایی و قضایی در چارچوب قانون اساسی از همدیگر تفکیک می‌شوند. در چنین سیستمی هر رکن در چارچوب فعالیت خود حقوق و تکالیف خود را از مداخله ارکان دیگر دور نگه می‌دارد و ارکان، طی فرایند کنترل و تعادل، فعالیت‌ها، حقوق و تکالیف همدیگر را تحت کنترل می‌گیرند. در نظام پارلمانی تفکیک قوا به صورت نسبی صورت می‌پذیرد. در این نظام ارکان اجرایی مشروعیتشان را از رکن قانونگذاری به دست آورده‌اند. در این بین زمانی تفکیک قوا صورت می‌پذیرد که هر رکن به صورت جداگانه توسط احزاب جداگانه اداره شود اما اگر هر دو رکن تحت کنترل یک حزب سیاسی باشد در

این صورت اهمیت تفکیک قوا کمرنگ خواهد شد. در این راستا تفکیک قوا چه مثل نظام ریاستی که به صورت قطعی صورت می‌پذیرد و چه مثل نظام پارلمانی که به صورت نسبی انجام می‌پذیرد یکی از اصول قانون اساسی در دولت‌های مدرن لیبرال-دموکرات بوده که در کنترل اقتدار سیاسی نقش بسزایی داشته است. در رابطه با توضیحات فوق، توجه به ارتباط میان تفکیک قوا و دولت مبتنی بر حقوق امری اجتناب‌ناپذیر است. در دولت مبتنی بر حقوق لازم است که قوای قضایی از قوای قانونگذاری و اجرایی مستقل باشد، چون که فقط قوه قضائیه مستقل می‌تواند حرکت سایر ارگان‌ها را در حدود مقررات قانون اساسی تحت نظارت و کنترل قرار دهد و اگر انحرافی باشد آن را تثبیت نماید. در این حال قاعده تفکیک قوا، می‌تواند استقلال قوای مقننه، مجریه و قضاییه را تامین کرده و راه را برای استقرار دولت مبتنی بر حقوق هموار سازد.

بعد از شناخت اساس و پایه‌های موضوع، بدیهی است پاسخی نسبت به این سوال یافت شود که آیا در معنای مدرن کلمه حرکت به سوی قانون اساسی، اقتدار محدود و تفکیک شده جایی دارد یا نه؟ بنا به نظر (کارل-جی - فردریش)<sup>۲</sup> در بحث وجود یک دولت مرکزی قدرتمند، صحبت کردن از فعالیت حرکت به سوی قانون اساسی ممکن نمی‌باشد. در اروپای دوره قرون وسطی در معنای محدود و تفکیک شده اقتدار سیاسی، اگر چه حرکت‌های ابتدایی قانون اساسی دیده شد، اما حرکت‌های موجود آن زمان با حرکت‌های مدرن زمان حاضر تفاوت‌های چشم‌گیری دارد.<sup>۳</sup> به نظر (برایان-م دوومینگ)<sup>۴</sup> فعالیت‌های قانون اساسی در زمان قرون وسطی نه فعالیت لیبرال-

---

2. Karl J Fredritch

3. Leven Gunanc, *Anayasa Tarihi*, Savas Yayınevi, Ankara, 2006. s, 77.

4. Brain M. Downing

دموکرات هست و نه به تنهایی عنصری لیبرال - دموکرات به حساب می‌آید. بلکه فعالیت‌های آن زمان که در هیچ جای دیگر جهان نظیری نداشت، حقوق و قواعدی مانند حقوق شهروندی، قواعد محدود کننده و تعدیل کننده قوا و دولت مبتنی بر حقوق را که اساس دولت لیبرال دموکرات به شمار می‌رود را بنیان نهاد و روند رشد آن‌ها را تسریع کرد.<sup>۵</sup> به هر حال همان طور که اکثر نویسندگان حقوقی نیز تصریح کرده‌اند، اندیشه اقتدار سیاسی محدود و تفکیک شده یعنی قاعده تفکیک قوا و دولت مبتنی بر حقوق اساساً از حرکت‌های قانون اساسی دوره قرون وسطی اروپا اقتباس شده است.

قبل از این که به صورت اساسی وارد بحث حرکت قانون اساسی دوره قرون وسطی شویم جای دارد که ابتدا تاریخ فعالیت و عرصه اندیشه‌های سیاسی و اجتماعی در این رابطه را معین سازیم. در میان اسناد تاریخی تاریخ دقیقی در رابطه با شروع و خاتمه قرون وسطی به چشم نمی‌خورد. اما در این نظر که قرون وسطی میان سال‌های ۵۰۰ تا ۱۵۰۰ میلادی بوده است اتفاق نظر وجود دارد. اولین بار در ایتالیا در زمان رنسانس واژه قرون وسطی<sup>۶</sup> یعنی گذر از عهد باستان به سمت عهد مدرن، مطرح شد.<sup>۷</sup> با تعیین خطوط تاریخی بحث، مسئله اساسی‌ای که مطرح می‌شود وجود سازمان دوگانه سیاسی و اجتماعی با عنوان دولت و کلیسا در راس قدرت در آن دوران است. در قرون وسطی کنترل کننده اقتدار همین دو نهاد بود. در این رابطه می‌توان گفت که وجود نهاد دوگانه در آن زمان به دو صورت تاثیر خود را نمایان ساخت. یکی این که وجود روابط دولت و کلیسا در قرون وسطی مانع اقتدار سیاسی می‌شد. یعنی

5. Ibid, p 83.

6. Middle age

7. Hause, Steven ve William Maltby, 2004. "Western Civilization: A History of Euro-pean Society", 2. Bash USA: Wadsworth Publishing, p, 131.

دولتمردان در این زمان نتوانستند با چشم پوشی از وجود کلیسا به تنهایی صاحب قدرت و اقتدار شوند. دوم اینکه در رابطه با مباحث اصلی اجتماع (یعنی هم مباحث دینی و هم غیردینی) دولت مردان مجبور به پیروی از فرامین کلیسا بودند. در این حالت وجود کلیسا در مقابل یک قدرت دنیوی به صورت یک سیستم کنترل کننده و محدود کننده خود را دیکته می کرد. در اروپای قرون وسطی سلطان فقط مجری اقتدار سیاسی نبود بلکه در عین حال رییس نظام فدرالی نیز بشمار می رفت که در این اثنا در رابطه با بسیاری از مباحث به صورت قراردادی اقتدار سیاسی اش را با دیگر روسای فدرال تقسیم می نمود. این حالت دوگانه تا قرن ۱۶ میلادی یعنی تا زمان ایجاد منارشی مطلق و فاصله گرفتن قوانین از این محدودیت ها موجودیت خود را حفظ نمود. این نهاد دوگانه در دوره قرون وسطی در تمامی عرصه ها منبع عظیمی از افکار و اعمالی است که موجب تسریع روند تفکیک قوا در دوره های بعدی شد.<sup>۸</sup>

### ۱. اندیشه های حقوقی قرون وسطی

در قرون وسطی حقوق معانی و مفاهیم متعددی داشت. یعنی بحث از یک مفهوم واحد در رابطه با حقوق در این زمان غیر ممکن می باشد. چرا که هر اجتماع قواعد عرفی خاص خودش را با نام حقوق معرفی می کرد. این خصوص در رابطه با قبایل ژرمن که بعد از پایان دادن به امپراطوری روم سر برآوردند صدق می کرد. در این جوامع حقوق عرفی جایگاه مافوقی داشت و حتی شامل دولتمردان نیز می شد. دوم این است که حقوق مفهومی غیر از قواعد وضع شده توسط صاحبان اقتدار سیاسی داشت که در ترمینولوژی های عصر حاضر می توان آن را به عنوان مکتب حقوق اثباتی معرفی

8. Mahmoudi, Amirreza, "Avrupada Feodalizm ve Devlet Anlayisi", Hukuk Konferansi Dergisi, Sayi 2, 2012, s, 11.

کرد. در قرون وسطی حقوق طبیعی در داخل مفهوم کلی حقوق قرار داشت. در اروپا مخصوصاً در زمان بسط و گسترش مسیحیت، حقوق مبتنی بر منابع الهی باعث بسط حقوق طبیعی گردید.<sup>۹</sup> در قرون وسطی اعمال این چنین سیستم های متنوع حقوقی، موجب مقبولیت قاعده حقوق مافوق شده بود، اما از بین این سه سیستم حقوقی کدام یک حقوق مافوق شمرده می شد محل مناقشه می باشد. برای شناخت حقوق مافوق در اروپای قرون وسطی مجبوریم قواعد حقوق عرفی، حقوق اثباتی و حقوق طبیعی را بررسی کنیم.

ژرمن ها پس از به قدرت رسیدن، قواعد حقوقی شان را نیز مورد اعمال قرار دادند. حقوق قبیله های ژرمن مبتنی بر عرف و عادت بود. این حقوق اگر چه به صورت قسمی به شکل مکتوب درآمده بود اما نمی توانست خدشه ای به اعتبار و صفت عرفی آن را وارد آورد و اساساً در حافظه افراد به حیات خود ادامه می داد. این حقوق هیچ راهی را برای تحدید اقتدار دولتمردان در خود جای نداده بود و هیچ راهی را نیز برای تغییر در خود نداشت. یعنی حتی برای دولتمردان در معنای امروزی حق قانونگذاری تعریف نکرده بود. دولتمردان فقط حقوق مدنی موجود را می توانستند استنباط و اعلام بکنند و حق انشاء یا تغییر قانون را نداشتند. این افکار که حقوق عرفی موجود را به صورت پایدار و مصون از تغییر نگه می داشتند در کنار خود نظریه حقوق مافوق را به وجود آورد.<sup>۱۰</sup>

در اوایل قرون وسطی در کنار اعمال حقوق عرفی در اروپای غربی، پیشرفت اقتصاد و شرایط اجتماعی صورت پذیرفت، تا جایی که در ادامه، حقوق عرفی در

9. Zacour, Norman, 1976. "An Introduction to Medieval Institutions", 2. Published. New York: St. Martin Press. pp, 122-138

10. Haskins, George L., 1955. "Executive Justice and the Rule of Law: Some Relections on Thirteenth-Century England". Speculum 30: pp, 542-559



تنظیم ارتباطات پیچیده اجتماعی عاجز ماند و لزوم ایجاد یک حقوق جامع را ایجاب کرد. بنابراین در این زمان بناچار با بازگشت دوباره به حقوق رم این نیاز جوامع به حقوق جامع و مانع برطرف شد. به خصوص با به کارگیری و فعالیت بر روی حقوق رم در دانشگاه بولوگنا<sup>۱۱</sup> حقوق رم جان دوباره‌ای در اروپای قرون وسطی پیدا کرد. در این رابطه حقوق یکی از لوازم ایجاد قوانین به شمار می‌رفت. یعنی وجود این شرایط بود که اندیشه وضع و یا تغییر قوانین توسط افراد را پیش کشید. این اندیشه حقوقی در ارتباط با زندگی اجتماعی به عنوان یک وسیله موثر معرفی شد و با گسترش و عملی شدن اش، جای حقوق عرفی را گرفت. با این وضعیت وصف حقوق مافوق نیز تغییر یافت. در این زمان سوالات زیادی مطرح شد که نمونه‌هایی از آن‌ها بدین نحو بود که در قرون وسطی در مقابل حقوق اثباتی کدام مکاتب حقوقی اعمال می‌شد؟ یا آیا قوانین ایجاد شده توسط دولت مردان وصف مافوق به خود داشت، یا اگر این طور بود و در مقابل قواعد عالی مخالفت می‌کرد، آیا قابل اعمال بود یا نه؟ برای رسیدن به جواب این سوال‌ها نظریه توماس کوانیس<sup>۱۲</sup> اهمیت فراوانی دارد.

توماس کوانیس قوانین را به قوانین ابدی، قوانین طبیعی، قوانین مقدس یا الهی و قوانین بشری تقسیم می‌کند. قانونی که از عقل مافوق بشری (الهی) سرچشمه می‌گیرد ابدی و حاکم است. تمام قوانین ابدی حاکم برای کل هستی و پایه‌های مشروع تمامی قوانین را تشکیل می‌دهد و با صفت موجودش همه قوانین را تحت کنترل قرار می‌دهد. حقوق طبیعی که با عقل بشری آمیخته شده است اهداف و خواست‌های مختص بشری را تحت حقوق امکان‌پذیر می‌سازد. قوانین مقدس نیز مانند قوانین طبیعی با هدف ارائه طریق به بشریت ایجاد شده است، اما فرق بین قوانین طبیعی با قوانین مقدس و الهی

---

11. Bologna University

12. st.Thomas quinas

این است که قوانین مقدس در قالب عقل بشری محدود نیست چون که منبع قوانین مقدس وحی است نه عقل. به زبان دیگر این قوانین مانند قوانین طبیعی، محصول اراده الهی است که از جانب خدا به انسان‌ها فرستاده شده است. تورات و انجیل نمونه‌ای از این قوانین است.

در نهایت توماس کوانیس از قوانین بشری سخن می‌گوید و متذکر می‌شود که مشکلاتی که سر راه انسان‌ها ایجاد می‌گردد و وضعیت‌هایی که برایشان به وجود می‌آید، همیشه یکنواخت نیست. در کل برای برآورده کردن این نیازها قوانینی باید باشد. کوانیس با این نظر که قوانین بشری قوانین طبیعی است که در مواقع معین در روابط بشری اعمال شده است، چارچوب تئوری خود را معین می‌کند.<sup>۱۳</sup> در راه حل ارائه شده توسط توماس کوانیس قوانین بشری بایستی با قوانین ابدی، مقدس و طبیعی هماهنگ و در یک خط باشند.

در اینجا لازم به ذکر است که در عالم عمل این اندیشه‌ها به سختی می‌توانستند عملی شوند. مخصوصاً در قرون وسطی قوانین بشری که با قواعد مافوق در تضاد باشد به صورت نادر دیده می‌شود، چون که در این زمان قوانین بشری هماهنگ با قوانین طبیعی بوده و در تضاد با قوانین مافوق به هیچ عنوان نبودند.<sup>۱۴</sup> اما تئوری توماس کوانیس از منظر حرکت قانون اساسی بسیار اهمیت دارد. این اندیشه در مراحل بعدی در اروپا نظریه حقوق مافوق را پیش می‌آورد و توسعه می‌دهد.

13. Senel, Alaeddin, "Siyasal Dusunceler Tarihi, Kısalmırs" 3. Baski. Ankara: V Yaymlan. 1991, s, 333-34.

14. Piamentz, John, "Man and Society: From the Middle Ages to Locke", Vol 1, 2. Published, New York, 1992, p, 22.

### ۱. روابط کلیسا- دولت در قرون وسطی

در مورد ارتباط کلیسا و دولت در قرون وسطی شاهد یک منظره پیچیده و پرفراز و نشیب هستیم. در قرون وسطی از منظر تئوری و عملی از طرفی هم دولت‌ها و هم کلیساها در پی افزایش و تثبیت قدرت و حاکمیت خود بودند که این تلاش‌ها احتمال تفکیک و جدایی دولت و کلیسا را افزایش می‌داد. از طرف دیگر، این دو بازیگر فعال برای رسیدن به اهداف خود ناگزیر از همکاری با یکدیگر بودند که این امر بین ارکان دنیوی و روحانی موجب همکاری‌هایی می‌شد. در قرون وسطی از منظر موضوع بحث آنچه که اهمیت دارد این است که در هر دو حالت فوق، امپراطوری و سلاطین برای اعمال اقتدار سیاسی خود ناگزیر از به حساب آوردن کلیسا بودند، به زبان دیگر، در قرون وسطی قدرت روحانی، کنترل‌کننده و محدودکننده قدرت دنیوی به شمار می‌رفت.

زمانی که مسیحیت در قلمرو امپراطوری روم شروع به گسترش نمود در ابتدا مقبول واقع نشد و مسیحیون در زیر فشار قرار گرفتند. مخصوصاً در زمان امپراطور دیوکلیتن<sup>۱</sup> میان سال‌های ۲۸۴-۳۰۵ میلادی این فشارها تا حد قتل عام نیز پیش رفت. این وضعیت با شروع کار امپراطور کنستانتین<sup>۲</sup> در سال‌های ۳۰۶-۳۳۷ عوض شد. کنستانتین در سال ۳۱۲ میلادی به دین مسیح گروید و بعد از آن به ترویج و گسترش آن مخصوصاً در قالب قانونگذاری و حقوقی پرداخت. در زمان کنستانتین مسیحیت به عنوان دین مقبول امپراطوری رم درآمد. تئودوسیوس<sup>۳</sup> که در سال‌های ۳۷۹ تا ۳۹۵ میلادی امپراطور بود دین مسیحیت را به عنوان دین رسمی امپراطوری رم اعلام کرد<sup>۴</sup> و

1. Diocletian

2. Constantine

3. Theodosius

4. Hause, Steven ve William Maltby, 2006. "Western Civilization: A History of Euro-pean Society", 3. Bash USA: Wadsworth Publishing, p, 493.

و مهم‌تر از آن به کلیساها برای تاسیس محکمه مخصوص خود اذن داد که در مورد جرایم مربوط به شخصیت‌های دینی و جرایم مربوط به وظایف دینی این محکمه‌ها به جای محکمه‌های امپراطوری صاحب صلاحیت باشند. بدین صورت در محکمه‌های کلیسا حقوقی به نام حقوق مذهبی<sup>۱</sup> بسط و گسترش یافت. در زمان فوت تئودوسیوس، کلیسا در دولت رم به عنوان یک نهاد کاملاً مستقل به خود درآمد.

حدود ۴۰۰ سال میان کلیسا و دولت نه تنها ارتباطی وجود نداشت بلکه میان این دو نهاد برخوردهایی نیز ایجاد شد. یکی از نمونه‌های این برخوردها، برخورد میان تئودوسیوس و میلانو پاسیکوپوسو<sup>۲</sup> در طی سال‌های ۳۴۰-۳۹۷ بود. تئودوسیوس خواهان این بود که مدیریت کلیسا به دولت داده شود اما در مقابل پاسیکوپوسو بدین شکل با مسئله برخورد کرد و اعلام نمود، همانطوری که قصرها مال دولت است کلیساها هم برای کلیساست. در این جا منظور اصلی این بود که اقتدار دنیوی فقط در حیطه مسایل دنیوی صاحب مداخله است. در مسایل اعتقادی کلیسا در نزد مسیحیون تنها نهاد صاحب حق بود. هماهنگی و صلح میان مسیحیون با همکاری دو نهاد روحانی و دنیوی تداوم داشت، اما زمانی که بحث اعتقادی به میان می‌آمد نظر کلیسا رجحان می‌یافت چون که کلیسا سعادت همگان حتی امپراطوری را تضمین می‌نمود و امپراطور نیز مانند همه مسیحیون فرزند کلیسا محسوب می‌شد. به بیانی دیگر او مافوق کلیسا نبود بلکه درون کلیسا قرار داشت<sup>۳</sup> و بدین جهت امپراطور مجبور به قبول خواست‌های کلیسا بود. در این زمان، در روابط میان کلیسا و دولت، اندیشه ارجحیت کلیسا را اندیشمندی به نام پاسیکوپوسو تضمین می‌نمود. او با هدف این که

1. canon law

2. Milano Psikoposo

3. Agaogullari, Mehmet Ali ve Levent Koker, 1991. "Imparatorluktan Tanrı Devletine", Ankara: Imge Kitabevi. s, 122.

مسیحیت را در تمام نقاط امپراطوری گسترش دهد و در مقابل مخالفان توان مقابله داشته باشد، کتابی به نام دولت خدایان نوشت که براساس آن انسان را شهروند دو دولت معرفی کرد، دولت دنیوی و دولت الهی. شهروند این دو دولت متفاوت، تمثیل گر دو بعد روحانی و جسمانی انسان بود. در این مفهوم دولت دنیوی بعد گناهکار انسانی را نشان می‌داد اما در مقابل دولت روحانی سعادت انسان را به وی مژده می‌داد. به زبان دیگر دولت دنیوی برای گناهکاران بود و در مقابل دولت روحانی دولت کسانی بود که به لطف الهی از گناهان پاک شده‌اند. تمثیل کننده دولت خدایی بر روی زمین کلیسا بود. دولت دنیوی در تلاش برای رسیدن به دولت خدایی بود که در این راه مجبور به قبول رجحان و فرامین دولت الهی بود. نظریه‌ای که به وسیله پاسیکوپوسو و آگوستین مطرح شد، براساس آن که دولت و کلیسا جایگاه متفاوتی در اقتدار دارند و در مباحث اعتقادی اقتدار کلیسا بر اقتدار دولتی مرجح خواهد بود.

در طی سال های ۴۹۶-۴۹۲ میلادی اندیشه ای دوگانه توسط گلاسیوس<sup>۱</sup> مطرح شد که براساس آن امپراطور و پاپ‌ها به ترتیب حاکم بر اداره مسایل دنیوی و روحانی هستند. بر این اساس همانطور که روح نسبت به بدن رجحان دارد پاپ نیز نسبت به امپراطور صاحب رجحان است. برخوردی که میان پاپ گروگور<sup>۲</sup> و امپراطور هنری<sup>۳</sup> روی داد، نمونه‌ای از تاثیرات این اندیشه بود. براساس نظریه‌ای که از گلاسیوس گرفته شده بود و توسط پاپ گروگور بسط داده شده بود نهاد دو شمشیر ایجاد گردید که تمثیل گر دو نهاد موجود بود که براساس آن خداوند شمشیر روحانی را به پاپ داده است و پاپ نیز شمشیر دنیوی را به امپراطور امانت داده است. همچنین براساس

---

1. Glasius  
2. Gregor VII  
3. Henry VI

اندیشه دو شمیر پاپ توان مداخله در چگونگی انجام وظایف امپراطور را دارد. حتی براساس این نظریه پاپ توان باز پس‌گیری شمشیر (وظیفه) را از امپراطور خواهد داشت.<sup>۱</sup>

در این جا لازم است اشاره شود، این اندیشه که تفکیک دولت و کلیسا را افاده می‌کرد در عالم عمل، به هیچ عنوان به واقعیت نپیوست. این دو نهاد به نوعی در آن زمان یک حیات مشترکی را پشت سر می‌گذاشتند. کلیسا نیاز به اقتدار دنیوی داشت چون که کلیسا عملی شدن اندیشه سعادت انسان‌ها را به وسیله امپراطوری ممکن می‌دید یعنی بعد از همکاری مشترک با امپراطوری بود که کلیسا به راحتی توانسته بود اندیشه اش را در سراسر قلمرو رم گسترش و بعد از آن عملی سازد. کلیسا بهای این نیازش را به دولت دنیوی با مشروع شناختن امپراطوری پرداخت کرد. برای نمونه پائول از بنیانگذاران اندیشه مسیحیت در رم از مردم درخواست می‌کرد که از امپراطوری اطاعت کنند. و یا با پیش کشیدن این نظر که دولت امپراطوری رم از جانب خداوند است و هر کس با حکومت مخالفت نماید در واقع با خدا محاربه کرده است وسیله‌ای برای استحکام همکاری امپراطوری با کلیسا کرده بود. این ارتباط دو طرفه برای اقتدار دنیوی (امپراطوری) نیز فایده داشت و مهمترین تاثیرش این بود که امپراطوری در سایه اندیشه های اعتقادی، قدرت و اقتدار خود را مشروع جلوه می‌داد. در کنار اندیشه ملیت‌گرایی که هنوز در آن زمان مطرح نبود، اندیشه دینی (مسیحیت) عامل مهم همبستگی در امپراطوری به شمار می‌رفت. در گذر زمان به جهت نیاز این دو نهاد به همدیگر، بیش از پیش به هم نزدیک گشتند. در این رابطه در دوران قرون وسطی یکی از مهمترین تاثیرات این ارتباط قدرت گرفتن امپراطوری مقدس روم بود.

1. Colish, Marcia L., 1997. "Medieval Foundations of the Western Intellectual Tradition, 400-1400. New Haven": Yale University Press. pp, 156-59.

صد سال پس از این وقایع با قوت گیری دوباره مسیحیت و نهاد پاپ، که دوباره منجر به از بین رفتن اتفاق این دو نهاد دنیوی و روحانی می شد، برای جلوگیری از تفرقه تصمیم بر آن شد که صاحبان اراضی بزرگ و کلیساهای محلی تحت کنترل قرار گیرند و مهم تر از همه، کسانی که به عنوان راهبان در این کلیساها فعالیت می کردند با پرداخت وجوه فراوان (رشوه) تحت کنترل باشند. در قرن ۱۱ مانیسترها<sup>۱</sup> با عنوان اصلاحات موضوع پاپ را پیش کشید. هر اندازه که این نهاد از سالها پیش شروع به فعالیت کرده بودند ولی با انقلاب گریگوریان<sup>۲</sup> به این نتیجه رسیدند که نهایتاً در مقابل کلیسا و اقتدار دنیوی برای خود سازمانی را به وجود آوردند و قدرت گرفتند. از اصلاحاتی که به وسیله این نهاد صورت پذیرفت یکی موضوع آزادی کلیسا بود که براساس اصلاحات معین گردید که منظور از آزادی کلیسا این است که صاحبان قدرت دینی مشمول حقوق و مقررات دنیوی نباشند و بایستی اینها تابع مقررات حاکم الهی باشند. به بیانی واضح تر هدف اصلی این بود که کلیساها و فعالان در کلیسا خارج از محدوده قانون دنیوی (یعنی اقتدار دنیوی) باشند. گریگور این اندیشه‌ها را در سال ۱۰۷۵ میلادی در شورایی که در رم تشکیل شد به صورت مکتوب درآورد و براساس آن مقرر شد کسانی که از طرف افراد غیردینی برای فعالیت در کلیساها انتخاب می شوند از کار برکنار خواهند شد.<sup>۳</sup> پاپ VII به اندیشه های گریگور مهر تایید زد.

در بحث رفع اختلاف<sup>۴</sup> امپراتور رم هنری IV اذعان داشت که این اختلاف از شخص صاحبان دین نشأت گرفته است. این اختلاف در مراحل بعدی در روابط اقتدار دنیوی و روحانی نیز تاثیر گذاشت و بعد از هنری IV نیز در زمان امپراطورهای بعدی

---

1. Manastir

2. Gregoryen

3. Jestice, Phyllis G., 2006. "Otto I (912-973). Key Figures in Medieval Europe icinde, der. Richard K. Emmerson", 493-95. New York: Routledge.

4. The Investiture Controversy

این اختلاف فراز و نشیب‌هایی را گذراند اما به نتیجه‌ای نرسید اما در سال ۱۱۲۲ میلادی طبق تفاهم‌نامه وورمز<sup>۱</sup> باز هم قدرت پاپ بود که روز به روز فزونی یافت و در اواخر قرن ۱۳ با ایجاد اختلافی عمیق تعادل به نفع سلاطین سنگین‌تر شد. فرانسه که در حال جنگ با انگلستان بود به خاطر این که جنگ را به نفع خود به پایان رساند شروع به اعطای منافع و امتیاز به صاحبان دین کرد. پاپ برای جلوگیری از این امر، پرداخت هر نوع منفعتی را به صاحبان دین منوط به رضای خود قرار داد و با این کار پرداخت منافع را بدون رضای خود ممنوع اعلام کرد. فیلیپ IV این عمل را غیر قابل قبول دانست. بدین شکل اختلاف بین اقتدار دنیوی و روحانی روز به روز شدیدتر شد. فیلیپ IV در مجادله مقابل پاپ تنها نبود و با پادشاه انگلیس (اگر چه در حال جنگ بودند) در مقابل پاپ موضع مشترک گرفتند. اختلاف روز به روز بزرگتر شد و در سال ۱۳۰۲ میلادی کلیسا فرمانی را منتشر کرد. با این فرمان پاپ همه مسیحیون را تابع خود اعلام کرد و حتی اگر چه به صورت مستقیم به فیلیپ IV اعلام نکرد. اما به صورت کلی اظهار داشت که تمامی پادشاهان و سلاطین تحت سلطه پاپ قرار دارند. در برابر این اظهار پاپ، فیلیپ با کمک مشاورانش اعلام داشت که پادشاه، در حیطه وظایف خود حق هر کاری را دارد و فقط در مقابل خداوند است که مشمول‌الذمه می‌باشد. در نهایت فیلیپ برای حل این اختلاف راه حل نظامی را پیش گرفت و به روم لشکرکشی کرد و فرانسه و متحدانش وارد قلمرو رم شدند و پاپ را دستگیر کردند. پاپ اگر چه در مدت زمان اندکی آزاد شد اما یک ماه بعد فوت کرد. بدین جهت قدرت پاپ در حد چشم‌گیری تضعیف شد.<sup>۲</sup> این اختلافات میان اقتدار دنیوی و روحانی تا قرون ۱۵ و ۱۶ کم و بیش ادامه داشت. تعادل گاه‌ها به نفع اقتدار دنیوی و گاهی به نفع اقتدار

1. Worms

2. McKay, John P., Bennett D. Hill. John Buckler, 1995. "A History of Western Society", 5. Published.. Boston: Houghton Mifflin Company. pp, 363-64



روحانی عوض می‌شد. تفکیک مسیحیت به دو مذهب بزرگ کاتولیک و پروتستان و جنگ‌های خانمان سوز که اروپا را در بر گرفت و تاثیر منفی زیادی روی اروپا گذاشت از اثرات این اندیشه‌ها بود. در نهایت در اواخر قرن ۱۶ با سر به آوردن قدرت‌های جدید اقتدار دنیوی رحجان و برتری‌اش را در برابر اقتدار روحانی به صورت مطلق اعلان کرد.

## ۲. حرکت شورایی<sup>۱</sup>

در اواخر قرون وسطی برای جلوگیری از ازدیاد قدرت پاپ، اندیشه حرکت شورایی، در چارچوب روابط دولت- کلیسا به وجود آمد. این اندیشه را می‌توان در کنار اندیشه‌ها و نظرهایی که به عنوان منبع حرکت قانون اساسی شمرده می‌شوند به حساب آورد. در اثنای سال‌های ۱۴۱۷-۱۳۷۸ میلادی، بعد از تفکیک‌هایی که در درون کلیساهای کاتولیک رخ داد حرکت شورایی، اندیشه اقتدار محدود شده و اندیشه تفکیک قدرت میان نهادهای مستقل را به وجود آورد.

در قرن ۱۴ میان پادشاه فرانسه فیلیپ IV و پاپ اختلافی رخ داد و در نتیجه این اختلاف فیلیپ پاپ را تحت فشار قرار داد و موجب انتقال نهاد پاپ به فرانسه شد. پاپ از سال ۱۳۰۹ تا ۱۳۷۶ میلادی در این محل بود. این واقعه به اسارت بابل مشهور است.<sup>۲</sup> (برگرفته از اسارت ۷۰ ساله یهودیان به دست بابل‌ها). اسارت بابل اقتدار و شخصیت پاپ را در حد قابل ملاحظه‌ای ضعیف کرده بود. در این زمان آرزوی بسیاری از مسیحیون برگشتن دوباره پاپ به رم بود. در نهایت در سال ۱۳۷۸ میلادی پاپ گریگور XI توانست وسیله برگشت دوباره پاپ را به رم فراهم آورد، اما بعد از

1. The Conciliar Movement

2. Babylonian captivity

این موفقیت‌اش از دنیا رفت. بعد از آن شهروندان رومی خواستار انتخاب فردی شدند که تا به ابد در رم باشد و به دنبال آن فردی به نام بارتولومو پرپگنانو<sup>۱</sup> به عنوان پاپ انتخاب شد. اما به دلیل پافشاری بر روی برخی اصلاحات، حمایت دیگران را از دست داد و بعد از آن در شورایی که در فرانسه تشکیل شد کونوالی رابرت<sup>۲</sup> به عنوان پاپ منصوب گشت. بدین صورت هم در فرانسه و هم در رم دو فرد متفاوت عنوان پاپ را داشتند و این همان علت تفکیک بزرگ مسیحیان در اروپا می‌باشد. بعد از آن قدرت‌های موجود در اروپا با پیروی از پاپ‌های متفاوت به حیات خود ادامه دادند.<sup>۳</sup>

چیزی نگذشته بود که ضررهای این جدایی خود را نشان داد و در تمام جهان مسیحیت فریاد یکی شدن به صدا درآمد. به دنبال آن شوراهایی که یکی در رم و دیگری در فرانسه قرار داشت در ۱۴۰۹ میلادی در پاریس گرد هم آمدند. این شورا دو پاپ را عزل و فرد دیگری را به جای این دو انتخاب کرد. اما نه پاپی که در رم قرار داشت و نه پاپی که در فرانسه بود هیچ کدام از مسند خود کنار نرفتند و نتیجه این شد که تقسیم و انشعاب از دو به سه افزایش یافت. در نهایت به کمک امپراطوری آلمان میان سال‌های ۱۴۱۴-۱۴۱۸ میلادی شورایی دیگر تشکیل شد. این شورا از طرفی هم پاپ رم هم پاپ فرانسه را عزل و سپس وسایل استعفای پاپ منتخب شورای پاریس را فراهم ساخت بعد فردی به نام مارتین<sup>۴</sup> به عنوان پاپ انتخاب شد. (۱۴۳۱-۱۳۶۸) پاپ جدید اختتام شورا و پایان جدایی بزرگ را اعلام کرد.<sup>۵</sup>

1. Bartolomo Prignano

2. Konvali Rabert

3. Ibid, pp, 372-78.

4. Martin

5. Black, Antony, 1992. "Political Thought in Europe, 1250-1450". Cambridge: Cambridge University Press. p. 34.

در سال ۱۴۱۴ میلادی شورای کنتسانس تشکیل شد و در سال ۱۴۱۵ میلادی بیانیه‌ای را اعلام نمود. بر اساس این بیان‌نامه تقدم تصمیمات شورا در مقابل پاپ نیز اظهار وضع شد. در سال ۱۴۱۷ میلادی به وسیله بیان نامه فری کوانس<sup>۱</sup> نیز پایداری شورا و تشکیل جلسات منظم آن اعلام گردید. این دو بیان نامه در مورد کلیساها رجحان شورا را بر تصمیمات پاپ هدف قرار داده بود در سال ۱۴۳۱ میلادی در باسیل جلسه‌ای دیگر برگزار شد. پاپ ایکواینر (۱۴۴۷-۱۳۸۳) برای پراکنده ساختن این شورا هیئتی مرکب از طرفداران اصلاحات در اقتدار دنیوی و تعدادی از پیش آهنگان حرکت شورایی که خارج از شورا مانده بودند را جمع کرد. شورای باسیل، با هدف حل مشکلات بزرگ مسیحیان و همچنین ارگانیزه کردن اداره کلیساها و حاضر کردن برنامه‌ای چند صد ساله تشکیل شد. این شورا با هدف حمایت از مسیحیت مقررات و بیان‌نامه‌های بیشماری وضع کرد. این شورا هر چند با هدفی ایده آل تشکیل شد اما در مورد اصلاحات درونی اش دچار تعارض عقاید شد. ایگونیوس فلورانزا<sup>۲</sup> در طی دو سال ۱۴۳۷ و ۱۴۳۸ میلادی مجلسی را جمع کرد که رقیبی جدی برای شورای مذکور به شمار رفت. در سال ۱۴۴۰ میلادی بعد از یک جنگ داخلی حرکت شورایی اهمیت خود را از دست داد.

حرکت شورایی در چارچوب اندیشه‌های کنتسانس و باسیل پیشرفت‌هایی داشت. در اصل اعضای شورا هم در رابطه با پاپ و هم در ارتباط با کلیسا جز اجتناب ناپذیر به شمار می‌آمدند. شورای مرکزی اداره کلیساها در رابطه با تصمیمات مهم و اجرای آنها ناگزیر از استفاده از افکارهای نهادهای محلی بود. در کنار حرکت شورایی وظایف و تکالیف این نهادهای محلی با هدف برگرداندن اختیارات و مسئولیت‌های پاپ به وی دوباره از نو مورد شناسایی قرار گرفت.

---

1. Frequence

2. Eugenius Floransa

در اصل حرکت شورایی زاییده افکار افرادی مثل لانگواستین هنری، فرانچسگو راباردلا، پیترایلی، جن گرسون و چوسانیکولاس و متفکران پیشماری بود که اندیشه‌هایشان در قالب دو شورای کنتسانس و باسیل به واقعیت تبدیل شد. اما این متفکران در اصل برای چاره‌اندیشی جهت حل اختلاف اقتدار روحانی و دنیوی بیش از همه از افکار بزرگانی چون جان مارسیلیوس و اکهام و لیلیام تاثیر پذیرفته‌اند.

با این توضیحات می‌توان خطوط کلی حرکت شورایی را چنین خلاصه کرد. اولاً این که با عضویت اکثر اندیشمندان در این شورا، اعلام شد که اقتدار روحانی در درون خود تفکیک‌ناپذیر و ابدی است. این اقتدار از طرف شورا از طریق کلیساهای محلی اعمال می‌شد اما در مورد ارتباط پاپ و شورا نظر متفاوتی اعلام گردید. نظری که از ناحیه اندیشمندان مقبول شناخته می‌شد این بود که مسئولیت‌ها و وظایف شورا نسبت به پاپ هم کلی‌تر و هم جامع‌تر می‌باشد و طی این شرایط شورا حق مداخله، حق فسخ و حق کنترل اعمال و وظایف پاپ را در اختیار خواهد داشت و در صورت تخطی پاپ از وظایف‌اش حق عزل وی و حتی اختیار مجازات وی را نیز خواهند داشت. در مافوق شورا نیز قوانین الهی وجود دارد. در زمان‌های عادی برای تشکیل جلسات اذن پاپ لازم می‌بود. اما در زمان‌هایی که برای تصمیم در مورد پاپ لازم بود که شورا تشکیل شود، شورا راساً توان تشکیل جلسه را پیدا می‌کرد. از همه مهمتر این که در این راستا پاپ از طرف شورا انتخاب خواهد شد. در کنار تمام این موضوعات لازم است که این مورد نیز مشخص شود که میان ارتباط شورا و پاپ نهاد ثالثی نیز معین شده بود. در این راستا پیترایلی و جان گرسون نظریه‌ای که در دوره باستان توسط ارسطو مطرح شده بود را به میان آوردند و توسعه بخشیدند که بر مبنای آن نهاد قانون اساسی مرکب<sup>۱</sup> برای اداره کلیسا معقول دیده شد. قانون اساسی مرکب

بر مبنای کنترل نهادهای مختلف با قراردادن متقابل منافع و موضوعات مختلف هر نهاد در مقابل دیگری ایجاد شده بود. در حرکت شورایی مسئله مهم دیگر عضویت اندیشمندانی چون نیکولاس<sup>۱</sup> بود که در ارتباط با قانون اساسی دموکراتیک مفهوم رضا را که اهمیت بسیاری فراوانی داشت را مطرح کرد. به نظر نیکولاس اقتدار مشروع شورا از رضای معتقدین کلیسا ناشی می‌شود. تصمیم‌گیری‌ها و وضع قواعد در تمام زمینه‌ها براساس این اراده جمعی و با انتخابات کلی شکل می‌گیرد. نیکولاس با این اصول پیشنهادی‌اش آن را در زمینه اقتدار دنیوی وارد ساخت و با به کار بردن اصل رضا در قوانین امپراطوری، مجلس مشاوران امپراطور را ایجاد کرد.<sup>۲</sup>

### ۳. فدرالیسم

در قرون وسطی صاحبان اقتدار دنیوی یعنی امپراطور و قوانین مطلق وی را، صرفاً کلیسا و پاپ محدود نمی‌کرد. این‌ها بعضاً مجبور می‌شدند که اقتدارشان را با فئودال‌ها نیز تقسیم کنند. بنابراین در قرون وسطی تفکیک اقتدار در دو سو صورت می‌گرفت. تفکیک اقتدار بین کلیسا- دولت و تفکیک قدرت بین پادشاهان و فئودال‌ها. در اصل قبل از فئودال‌ها سخن گفتن از یک اقتدار پایدار و مطلق در اروپا امکان نداشت. بعد از انقراض دولت روم غربی و ظهور قبیله‌های سلطنتی ژرمن، این قبیله‌های سلطنتی هر کدام به صورت جدا اما زیر نفوذ قدرت مرکزی قرار داشتند. پادشاه وظیفه کنترل قبیله‌ها را بر عهده داشت. مخصوصاً در زمان جنگ این وظیفه بسیار مهم جلوه می‌کرد. در کل در این زمان پادشاهان صاحب اقتدار مطلق نبودند و تصمیمات اساسی از

1. Nicholas

2. Ullmann, Walter, 1966. "The Individual and Society in the Middle Age". Baltimore: John Hopkins Press, pp, 231 38.

جانب پادشاه گرفته نمی‌شد بلکه اکثراً با کمک بزرگان قبیله که صاحب نام و نشان خاص بودند تصمیمات اتخاذ می‌شد و بعضی وقت‌ها هم تصمیمات با اجتماع جمعی از این قبایل گرفته می‌شد. همچنین پادشاه مجبور به ادای احترام به بزرگان قبیله و آداب و رسوم آن‌ها بود. به عنوان نتیجه می‌توان گفت که در قرن ۶ و ۷ میلادی اندیشه اقتدار مرکزی قدرتمند نتوانست آن چنان که باید و شاید رشد داشته باشد، اما بین قرون ۷ تا ۱۰ میلادی قبیله‌های ژرمن اقدام به سازماندهی قدرت مرکزی خویش کردند. با ظهور امپراطوری کارولنژ<sup>۱</sup> وضعیت اقتصادی-اجتماعی و مفهوم فدرالیسم در اروپا در حد قابل توجهی تغییر کرد. در سیستم فدرال، به عنوان پایه و اساس، قرار داد ما بین دو طرف لرد و واسال<sup>۲</sup> مد نظر قرار گرفته می‌شد. براساس این قرارداد لرد تعهد به حفاظت از واسال را کرده بود و واسال نیز در مواقع ضروری مثل جنگ تعهد تامین سرباز را کرده بود. روابط مبتنی بر این قرارداد در تمامی سطوح حتی در عالی‌ترین سطح یعنی پادشاهی الزام‌آور بود. در یک مفهوم پادشاه لردترین لردها به حساب می‌آمد و در سر هرم قدرت قرار داشت. این امر وظایف مبتنی بر قانون اساسی پادشاه را تحت تاثیر قرار می‌داد. در این روابط پادشاه بازیگر دو نقش بود. از طرفی سکان دار وظیفه پادشاهی از ناحیه خداوند بود و از طرفی دیگر هم به عنوان یکی از طرفین قرار دارد فئودالی محسوب می‌شد. در این چارچوب براساس قرارداد فئودالی، پادشاه حامل دو نوع مسئولیت بود یکی مسئولیت احترام و اعلام ارادت به فئودال‌ها و حفظ جایگاه اجتماعی آن‌ها و دوم مسئولیت اعمال نظرات فئودال‌ها در تصمیم‌گیری‌های مالی و دفاعی بود. این وضعیت نوعی حاکمیت ترکیبی را ایجاد می‌کرد. این نوع محدودسازی اختیارات پادشاه از منظر حرکت قانون اساسی باعث

---

1. Karolenj

2. Lord and Vassal

موجودیت دو نهاد بسیار مهم شد که یکی آزادی قراردادی (وضع‌ی) و دیگری مجالس منحصر به افراد خاص (مجلس لردان) بود که حالا به ترتیب این نهادها را مورد بررسی قرار می‌دهیم.

آزادی مبتنی بر تضاد طبقاتی در ذات روابط فدرالی موجود نبود. همانطوری که در بالا اظهار کردیم در روابط فدرالی یک تعادل نسبی وجود داشت اما در گذر زمان و مخصوصاً وقتی که پادشاهان ضعیف برای پادشاهی خود محتاج به کمک اشراف فئودال شدند این تعادل به نفع اشراف فئودال سنگینی کرد و زمانی که تعهدات پادشاه در برابر کمک اشراف فئودال با کاستی‌هایی روبرو می‌شد در این صورت فئودال‌ها می‌توانستند در برابر پادشاه معترض و یا حتی شورش کنند. حتی آزادی‌های اعطایی از طرف پادشاهان به اشراف فئودال در مواقعی از حد مجاز فراتر می‌رفت.

آزادی‌هایی که به خاطر ضعف پادشاهان به اشراف و نجبا اعطا شده بود در دوره‌های بعدی در اروپای غربی از انحصار اشراف و نجبا درآمد و به افراد عادی نیز انتقال یافت. در نهایت از قرن ۱۸ به بعد این آزادی‌ها و امتیازها در قالب قانون اساسی مورد حمایت قرار گرفت. بنابراین در تاریخ قانون اساسی در اروپا از روابط فدرالی یک نوع قاعده حیاتی متولد شد.

در حرکت قانون اساسی در دوره قرون وسطی، نهاد دیگری که از روابط فدرالی ایجاد شد مجالس ویژه (اعیانی) بودند. در اصل مجالس ویژه در امور اساسی در چارچوب قرارداد فدرالی ارایه طریق می‌کردند که این یکی از وظایف مهم اشراف و نجبا به شمار می‌رفت زمانی که پادشاهان در مواقعی به تایید نجبا نیاز پیدا می‌کردند مجالسی در زمان‌های معین برای مشاوره و ارایه راه کار ایجاد می‌شدند. در میان قرون

۱۳ تا ۱۷ میلادی چنین مجالس در اروپا به صورت روز افزونی رشد و ترقی پیدا کرد و به نوعی این مجالس سلف مجالس مدرن قانون‌گذاری امروزی است. تغییراتی که در این دوران در انگلیس رخ داد موجب تاسیس مجلس مشاوران در کنار نهاد پادشاه در اقتدار به عنوان ارگان رایزنی شد. در اوایل قرون وسطی، شورای اعظم<sup>۱</sup> که از زمین داران بزرگ و بارون‌ها تشکیل شده بود وظیفه ارایه مشاوره به پادشاه را داشت. این مجلس از طرف پادشاه مخصوصاً در زمانی که نیاز مالی پیش می‌آمد دعوت می‌شد که به ارایه راهکار پردازد اما بعدها در وضعیت و درون شورا تغییرات اساسی‌ای رخ داد. شورا از این به بعد زیاد تشکیل جلسه می‌داد و افرادی هم با عنوان نماینده مردم در آن حاضر می‌شدند. آرام آرام این شورا به عنوان یک نهاد مهم و تأثیرگذار خود را نمایان ساخت. از قرن ۱۸ لردها و عوام به طور جداگانه تشکیل جلسه دادند و بدین صورت در انگلیس دو نوع مجلس متفاوت ایجاد گردید و بعد از آنان مجلس لردان، مجلس عوام و پادشاه با همکاری هم نهادی را به عنوان مجلس مستقل ایجاد کردند اما در گذر زمان قدرت مجلس عوام در درون مجلس مستقل بیشتر شد.<sup>۲</sup>

### نتیجه

در این مقاله حرکت قانون اساسی در اروپای قرون وسطی را، از دو منظر تاریخی و فکری مورد بررسی قرار دادیم با عناوینی که مورد بحث واقع شد می‌توان به طور خلاصه به این موارد اشاره کرد. در اروپای غربی در دوره قرون وسطی اقتدار دو طرفه حاکم بود هم اقتدار دنیوی و هم اقتدار روحانی که هر دو در یک جا جمع بودند و

1. Great Consil

2. Jennings, Sir Ivor, 1954. "The Queen's Government". London: Penguin Books.



کنار هم به حیات خود ادامه می‌دادند. این شاخصه اساسی سیستم سیاسی - اجتماعی اروپای قرون وسطی بود که یکی از عناصر محدود کننده اقتدار در آن زمان به شمار می‌رفت. در عمل این دو اقتدار بین هم تعادل ایجاد کرده بودند و حتی در مواقعی همدیگر را محدود کرده بودند. هم اقتدار دنیوی و هم اقتدار روحانی در درون خود نیز با محدودیت‌هایی مواجه بودند. اقتدار روحانی در ارتباط با خود محدودسازی موفق نبود. در این رابطه با هدف محدودسازی اقتدار پاپ، به وسیله بسط حرکت شورایی توسط اندیشمندان این موضوع و از طرفی دیگر با پیش کشیدن مفاهیمی مثل رضا و تمثیل، وسایل ظهور دولت دموکراتیک را فراهم ساختند. از طرف دیگر هم با بسط اندیشه نویسندگان دوره قبل از قرون وسطی مفاهیمی چون اقتدار تفکیک شده و یا قانون اساسی مرکب به پیشرفت‌هایی بزرگ دست یافته‌اند. در اقتدار دنیوی خود محدود سازی وضعیتی عملی‌تر داشت. پارلمان‌های ویژه وجودشان را مدیون سیستم فدرالی هست و عملی کردن مفاهیمی چون رضا و تمثیل از موفقیت‌های این دوران در زمینه محدودسازی اقتدار دنیوی به شمار می‌رود. از طرفی دیگر آزادی‌ها و امتیازات ویژه‌ای که از روابط میان فئودال‌ها و پادشاهان نشات می‌گرفت در طول زمان در قوانین اساسی به صورت مکتوب درآمد در نهایت براساس قواعد معمول در قرون وسطی مثل قاعده پیروی صاحبان قدرت از حقوق و یا قاعده پیروی قواعد بشری از یک قانون مافوق در بسط قاعده دولت مبتنی بر حقوق قابل تقدیر است.

در خاتمه همانطوری که در قسمت ابتدایی بحث مطرح ساختیم، حرکت قانون اساسی یعنی دولت مبتنی بر حقوق و تفکیک قوا و به زبان دیگر، اقتدار محدود و تقسیم شده، در اروپای غربی ظهور پیدا کرد و در طی زمان به پیشرفت خود ادامه داد. این توضیحات نمایان گر چگونگی و چرایی تثبیت اقتدار و استقرار آن در اروپای

غربی می‌باشد. بر همین مبنا حرکت قانون اساسی در کنار روابط فرهنگی-سیاسی و حتی تاثیر آن بر قانون و قانونگذاری کشورمان با نگاه مقایسه‌ای و در این رابطه عناصری که در آن زمان رشد و ترقی یافته‌اند و در قانون اساسی کشور ما به چه نحوی به کار گرفته شده‌اند و یا چگونه بدان‌ها توجه شده است می‌تواند این مقاله چراغ راهی باشد برای چنین نگاه‌هایی به تحولات تاریخی- فرهنگی و اجتماعی این عرصه عظیم.

#### منابع

- Agaogullari, Mehrnet Ali ve Levent Koker, 1991. *İrnpaparatorluktan Tanrı Devletine*, Ankara: Imge Kitabevi.
- Black, Antony, 1992. *Political Thought in Europe, 1250-1450*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Colish, Marcia L., 1997. *Medieval Foundations of the Western Intellectual Tradition, 400-1400*. New Haven: Yale University Press.
- Dahl, Robert, 1957. "The Concept of Power". *Behavioral Science* 2.
- Dickinson, John, 1926. "The Mediaeval Conception of Kingship and Some of Its Limitations, as Developed in the Policraticus of John of Salisbury". *Speculum* I.
- Haskins, George L., 1955. "Executive Justice and the Rule of Law: Some Relections on Thirteenth-Century England". *Speculum* 30.
- Hause, Steven ve William Maltby, 2004. *Western Civilization: A History of Euro-pean Society, 2*. Bash USA: Wadsworth Publishing.
- Hause, Steven ve William Maltby, 2006. *Western Civilization: A History of Euro-pean Society, 3*. Bash USA: Wadsworth Publishing.

- 
- Jennings, Sir Ivor, 1954. *The Queen's Government*. London: Penguin Books.
  - Jestice, Phyllis G., 2006. "Otto I". *Key Figures in Medieval Europe* icinde, der. Richard K. Emmerson, New York: Routledge.
  - Leven Gunanc, *Anayasa Tarihi*, Savas Yayinevi, Ankara, 2006.
  - Mahmoudi, Amirreza, "Avrupada Feodalizm ve Devlet Anlayisi", *Hukuk Konferansi Dergisi*, Sayi 2, 2012,
  - McKay, John P., Bennett D. Hill. *John Buckler*, 1995. *A History of Western Society*, 5. Published. Boston: Houghton Mifflin Company.
  - Piamentz, John, 1992. *Man and Society: From the Middle Ages to Locke*, Vol 1, 2. Published, New York.
  - Senel, Alaeddin, 1991. *Siyasal Dusunceler Tarihi*, KisaInlmrs 3. Baski. Ankara: V Yaymlan.
  - Ullmann, Walter, 1966. *The Individual and Society in the Middle Age*. Baltimore: John Hopkins Press.
  - Zacour, Norman, 1976. *An Introduction to Medieval Institutions*, 2. Published. New York: St. Martin Press.

